

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رابطہ انسان باخود

دورہ نم، شماره چهارم

دوره نهم، شماره چهارم / ۳

نام جزوه: رابطه انسان با خود

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- گام اوّل ۹
- گام دوّم ۱۲
- کدام غیر؟ ۱۴
- غفلت ۲۱
- غفلت چیست؟ ۲۲
- اثرات غفلت بر نفس ۲۳
- خود فراموشی ۲۴
- خدا فراموشی ۳۱
- راه نجات از غفلت ۴۲

دوره نهم، شماره چهارم / ۵

«أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ»

وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرُ»

آیا گمان می بری براستی تو جرمی کوچک هستی؟ در حالی که جهان اکبر در تو پیچیده شده است.

شعر فوق منسوب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که در تفسیر صافی (ج ۱) درباره عظمت انسان بیان شده است. آنچه از این بیان زیبا استفاده می شود، اینست که جهان طبیعت از مجموعه پدیده های مادی تشکیل شده که هر کدام جرم کوچکی نسبت به کل عالم طبیعت است. انسان نیز پدیده ای در این طبیعت است که به لحاظ جسمانی بودنش گمان می رود که جرم کوچکی بیش در این

جهان ماده نباشد. جرمی صغیر در عالمی کبیر که همان عالم طبیعت است.

در ورای این عالم، عالم دیگری که جهانی فوق و برتر و بزرگتر از عالم ماده است، وجود دارد (عالم ملکوت)؛ عالمی که عقل، فرشتگان، لوح و قلم، عرش و کرسی پدیده های آن هستند؛ جهانی که محلّ تدبیر عالم طبیعت است (عالم اکبر).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (در این شعر منسوب) می فرماید: گمان مبر که تو جرم کوچکی در این عالم طبیعت هستی؛ که جهان اکبر - که شاید مقصود، جهان عقل، ملکوت، لوح، قلم و عرش و... باشد - در تو پیچیده شده و تو، طوماری از جهان

دوره نهم، شماره چهارم / ۷

اکبری؛ که اگر به تفصیل درآیی و فعلی شوی، تمام مراتب وجودی را درخواستی نوردید.

این مطلب را انسان باید به خاطر داشته باشد که رابطه او با خود، رابطه با جرم صغیر نیست؛ بلکه رابطه ای است با جهان اکبر.

موضوع این قسمت، رابطه انسان با خود است که ابتدا منظور از «خود» را بیان کرده و آن گاه به مطالبی پیرامون این موضوع اشاره خواهیم کرد.

منظور از خود

موضوع اخلاق، انسان است. از آن حیث که دارای فضایل و رذایل است. و انسان دارای نفسی است که مراتب مختلفی دارد. چنان که در چند قسمت قبل اشاره شد و هدف اخلاق اسلامی، بیان تزکیه نفس در

جميع مراتب است؛ نه بعض آن. بنابراین، منظور از خود، نفس با جميع مراتب و خصوصیات آنست؛ و منظور از رابطه انسان با خود، رابطه مراتب نفس با یکدیگر و رابطه فطرتها و قوای موجود در یک مرتبه، با یکدیگر است. در حقیقت، رابطه انسان با خود، رابطه با دو عالم کبیر و اکبر و رابطه با مادیت و معنویت است. اگر به خوبی بتوانیم چگونگی رابطه این دو عالم را با یکدیگر در نفسمان مشخص کنیم؛ خواهیم توانست با دو عالم طبیعت و مجرد خارج از نفس نیز ارتباط صحیح داشته باشیم. اگر چه رابطه انسان با خود، موضوعی است گسترده که همه مسائل آن در این مقال نمی گنجد؛ ولی در این جا، به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می کنیم:

دوره نهم، شماره چهارم / ۹

گام اوّل

گام اوّل در رابطه انسان با خود اینست که بداند:

کیست؟

لحظه ای به خود بنگرید و توجه کنید، می یابید که به خود عالمید، و این علم را کسب نکرده اید؛ این علم با ذات خود، یکی است؛ به عبارت دیگر، وجود انسان، وجودی علمی و ادراکی است. انسان قادر است با داشتن چنین علمی بفهمد کیست. او می یابد که از خصوصیات، فطرتها، میلها و گرایش مختلف برخوردار است و خواسته هایش را نیز با همان علم می یابد.

این وجود، به تدریج رشد می کند و انسان

می یابد که کیست. اما ابتدا خودش را در حدّ ادراک

حسّی و خیالی، در بدنش و حرکات اعضا و جوارح، در خوردن و خوابیدن و برخی دیگر از خصوصیات - که از خصوصیات حیوانی فراتر نمی رود - می یابد. اما انسان نباید به این حدّ از ادراک خود اکتفا کند. خود را در بدن و ادراکات حسّی و غرایز حیوانی محدود کردن و توجّه به محبّت، عاطفه و لذّات در حدّ خواسته های تن، دون شأن موجودی است که توانایی آن را دارد که درکی عقلانی از خودش داشته باشد. در درک عقلانی، انسان خودش را مجرد می یابد. می یابد که حقیقت او گرچه با تن است. اما عین تن نیست؛ اگر چه در مرتبه ای با غرایز است، ولی غریزه نیست؛ هر چند خواسته هایی در حدّ تن دارد ولی خواسته های ذاتی و حقیقی او اینها نیستند؛

دوره نهم، شماره چهارم / ۱۱

حقیقت او برتر از بدن و غرایز و خواسته های حیوانی است.

اگر با درک عقلی به خود نظر می یابی که از ماندن متنفری؛ (از ماندن در نقص، عیب و جهل) و چیزی را می طلبی که سنخ وجودت هست؛ و آن، معرفت و شناخت است. حرکت تو در علم و شناخت است؛ ظهور فعلی تو در معرفت است؛ اما نه معرفتی حصولی نسبت به خود و هستی؛ بلکه معرفت شهودی. آنهم نه شهود خود؛ که شهود خالق، مالک و ربّ خود «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عِلْمًا^۱. خداست که آسمانها و زمینهای هفتگانه را آفرید و امر بین آنها را نازل فرمود. تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و به هر چیزی احاطه علمی دارد.

بنابراین، حقیقت انسان، عالم اکبر است - که عالم شهود و حضور است - و حجاب مادی وجود ندارد. این حقیقت، طالب عشق، حب، لذت، ادراک، زیبایی و سعادت نامحدود است. که *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* در بخشی دیگر به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

گام دوّم

مهمترین مسأله برای انسان، پس از گام اوّل، توجّه به خود است. این که انسان بداند کیست، کافی

دوره نهم، شماره چهارم / ۱۳

نمی باشد. او باید توجه به کیستی خویش داشته باشد و از خواسته های اصلی و فطری خود غفلت نکند. انسان متوجه به کیستی خود، نگاه استقلالی به خود ندارد، زیرا توجه به کیستی خود، توجه به درک خواسته ها، نیازمندیها و فقر وجودی خود است. این توجه موجب می گردد که انسان متنفّر از نقص و عیب، تصمیم به برآوردن خواسته ها و رفع نیازمندیها بگیرد. و انسان به طور فطری توجه دارد که نفسش فاقد کمال است و قادر نیست بدون کمک خارجی به کمال انسانی راه یابد و نیازهای فطری اش را مرتفع سازد و کمال را باید از غیر بگیرد؛ پس در این جا از توجه به خود، توجه به غیر حاصل می کند.

کدام غیر؟

غیر یا امری عدمی است که فطرت عقل، آن را امری باطل دانسته و تأثیرش در امر وجودی را محال می‌داند؛ یا امری است وجودی؛ که این دو قسم است:

۱- وجودی که خودش مانند انسان، نیازمند و عین فقر است.

عقل، وابستگی وجودی و کمال وجودی به این موجود را نیز محکوم می‌کند، زیرا نیازمند و فقیر نمی‌تواند برطرف کننده نیازمندی باشد و وابستگی به گیری که نیازمند و ناقص است، مساوی با ماندن در مرحله استعداد است.

دوره نهم، شماره چهارم / ۱۵

به عبارت دیگر، چنین وجودی، ثروت کمال را ندارد تا بخشنده آن باشد و اگر داشته باشد، عرضی است نه ذاتی؛ یعنی خودش از غیر گرفته است، نه اینکه از خود داشته باشد.

۲- وجودی که دارای غنای ذاتی و کمال مطلق و دارای علم، قدرت و حیات ذاتی است. چنین وجودی به رشد رساننده است و فطرت انسانی طالب آنست. این همان خالق و ربّ موجودات است.

پس انسان با توجّه و نگرش به خود، استقلال را در ذات خدای متعال می داند و توجّه پیدا می کند که وابستگی اندیشه ای و عملی به خدای متعال، رافع خواسته ها و نیازهاست و ظهور فعلی فطرتها و دست یابی به معرفتی عالی در گرو این وابستگی

است. وابستگی وجودی از نظر تکوین برای انسان حاصل است و این وابستگی، جبری بوده و دارای ارزش اخلاقی - که محور اراده و اختیار است - نمی باشد. آنچه در این جا دارای ارزش اخلاقی است، توجّه به این وابستگی است. البته وابستگی فکری و عملی به خدای متعال از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است؛ زیرا چنین وابستگی در حیطه اختیار می باشد که از آن به وابستگی تشریحی تعبیر می کنیم.

توجّه به غیر به این جا ختم نمی شود؛ بلکه به دنبال توجّه به خدای متعال، توجّه به مسائل دیگر پیدا می شود که وابسته به توجّه و شناخت خدای متعال است و آن، این که: انسان برای به دست آوردن

دوره نهم، شماره چهارم / ۱۷

ارزش اخلاقی مثبت فوق، به جستجوی راه برمی خیزد. راهی که وابسته به او باشد؛ راهی که مورد اعتماد باشد تا نفس، با حرکت در آن بتواند رابطه ای صحیح با ابعاد وجودی اش پیدا کند و از فطرتها و قوانین به طور صحیح بهره گیرد.

انسان با توجه به خود، به این مطلب آگاه می گردد که از اشتباه در فکر و عمل رنج می برد؛ و آن گاه که متوجه اشتباه خود شود بسیار ناراحت می شود. تنفر وی از اشتباه، انگیزه می شود تا به شخصی که دور از خطا و اشتباه باشد، پناه ببرد؛ و شناخت چنین شخصی نه با تجربه ممکن است نه با عقل، زیرا تجربه، به باطن افراد راه ندارد و عقل،

شناختش کلی بوده و قادر به تعیین مصداق نیست. تعیین کننده چنین شخصی جز خدا نمی تواند باشد. ثمره گام دوّم - که توجّه به خود باشد - اینست که انسان به دو معرفت بزرگ نایل می شود:

۱- معرفت خدا.

۲- شناخت راه به جانب خدا.

این ثمره به این جا ختم نشده؛ بلکه انسان با توجّه به خود، آگاه می شود که با تعلّقش به بدن، دوام ندارد، زیرا بدن در گذشت زمان رو به پیری رفته؛ ضعف، آن را فرا می گیرد و قادر به انجام وظیفه نمی شود؛ و ضعف تا آن جا شدید می گردد که بدن، قابلیتش را - از این که در استخدام روح باشد - از دست می دهد. به عبارت دیگر، روح،

دوره نهم، شماره چهارم / ۱۹

روزی باید این تن را رها کند؛ لذا پس از رها ساختن تن، یا روح معدوم می شود - و این منافات با تجرّد روح و حیات دایمی آن دارد - یا در این دنیا بدون تن می ماند؛ که معنایش اینست که محکوم زمان و مکان است و این نیز با تجرّد روح منافات دارد، زیرا آنچه محکوم زمان و مکان در این عالم کبیر و طبیعت هست، جسم و جسمانیت است؛ در صورتی که روح امری است مجرد از جسم و جسمانیت. دیگر اینکه ماده و جسم نمی تواند ظرف امر مجرد باشد.

به همین دلیل، روح آن هنگام هم که تعلق به بدن دارد، با بدن است نه در بدن. یا این که روح، پس از خروج از بدن وارد بدن دیگری می شود؛ که

این تناسخ است و بطلان آن به اثبات رسیده است. بنابراین، باید به عالم دیگر بازگشت کند. نفس در سیر حرکت خود باید غایتی داشته باشد. غایت، یا خود است، (حرکت از نقص به نقص. که این حرکت مساوی است با سکون و ماندن) یا طبیعت است؛ که این هم باطل می باشد، زیرا روح از سنخ طبیعت نیست و حرکت آن از سنخ حرکت‌های مادی نمی باشد. بنابراین، غایت، طبیعت نیست؛ بلکه غایت همان مبدأ است؛ که این امری صحیح می باشد. انسان با توجه به خود، مبدأش را شناخت و با توجه به خود، معادش را نیز می شناسد. بر این اساس، سومین ثمره توجه به خود، شناخت معاد است.

دوره نهم، شماره چهارم / ۲۱

انسان در رابطه با خود، در گام اوّل و دوم خودش را می‌یابد و با خود آشنا می‌شود؛ انسان آشنای با خود به لحاظ حبّ ذات، توجّه دقیق به مصالح و مفاسد فکر و عمل می‌کند. این جاست که از حکم عقل و دین خارج نمی‌شود.

غفلت

نقطه مقابل «توجّه والتفات به خود»، «غفلت» است.

در این مورد به چند مطلب اشاره می‌کنیم:

۱. غفلت چیست؟ ۲. اثرات غفلت بر نفس. ۳. راه

نجات از غفلت.

غفلت چیست؟

غفلت به معنای فراموش کردن، بی خبر گشتن، نادانستن چیزی و نادانی است.^۱

غفلت از خود، خود فراموشی و جهل به خود است. غفلت از آخرت، فراموشی آخرت یا نادان بودن نسبت به آخرت است.

معنایی که نزدیک به «غفلت» است، «فراموشی و بی خبری» است؛ که همان «عدم التفات» می باشد. آنچه در عدم التفات یا فراموشی ملاحظه می شود، اینست که در نفس، مطلبی بوده و هست؛ ولی انسان به جهت سرگرم شدن به غیر، از توجّه و التفات به آن بازمانده است. مثل این که دردی در

دوره نهم، شماره چهارم / ۲۳

ناحیه ای از بدن باشد ولی انسان به لحاظ سرگرم شدن به غیر، توجه به آن نداشته باشد؛ گویا اصلاً دردی نیست ولی در لحظه به خود آمدن، احساس درد شروع می شود.

اگر بخواهیم تعریفی کوتاه از غفلت داشته باشیم باید بگوییم: غفلت، عبارت از جهل مشروط است. نادان بودن به یک مطلب به شرط سرگرم شدن به غیر. فرق بین غفلت و جهل در اینست که غفلت، امر وجودی توأم با عدم است؛ ولی جهل، عدم محض است.

اثرات غفلت بر نفس

با توجه به معنای لغوی و تعریفی که از غفلت کردیم، روشن می شود که التفات به خود و فطرت‌های

موجود در نفس، موجب توجّه به خدا و آخرت می شود - چنان که بیان شد - آن گاه که نفس به غیر خود سرگرم می شود، غرق در امور دنیوی می گردد؛ التفات و توجّه به خود را از دست می دهد.

عدم توجّه و التفات به خود، اولین اثری که در نفس می گذارد؛ غفلت از خود یا خودفراموشی است که اثر بعدی آن خدافراموشی و آخرت فراموشی می باشد که این دو اثر در مجموع، سبب از خود بیگانگی انسان می شود.

خود فراموشی

اولین اثر غفلت بر نفس، خود فراموشی است. اما این خود، تمام مراتب نفس نیست. زیرا خود فراموشی تمام مراتب، ممکن نیست. شخص وقتی گرسنه شد؛

دوره نهم، شماره چهارم / ۲۵

احساس نیازمندی به غذا می کند؛ به دنبال ارضای
غریزه جنسی است و... و اگر فراموشی در تمام
مراتب نفس بود، این احساس در مرتبه غرایز حیوانی
هم منفی بود.

بنابراین، منظور از «خودفراموشی»، بی توجهی
و واگذاشتن مرتبه عالی نفس است؛ فراموشی روح
انسانی و فطرت‌های والای انسانی است. آن گاه که
تمام توجه انسان معطوف به مرتبه حیوانی نفس
باشد، فطرتها و خواسته های روح انسانی به فراموشی
سپرده می شود و انسان در حدّ حیوانیت قرار
می گیرد.

بیان بلند قرآن مجید در این مورد، اینست که
می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ

وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ
 لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ
 هُمُ الْغَافِلُونَ^۱ بسیاری از جن و انس را برای جهنم
 آفریدیم (که خدا می داند عاقبت کار اینها با اختیار
 خودشان به سوی جهنم است) برای آنها دل‌هایی است
 که بدان درک و فهم نمی کنند و چشم‌هایی است که
 با آن (حقیقت را) نمی بینند و گوش‌هایی است که با
 آن نمی شنوند. آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراهتر
 از آنهاینند. اینان (کسانی هستند که از خود حقیقی،
 خدا و قیامت) غافلند. (چون توجّه به دلیل و راه
 صحیح نمی کنند).

دوره نهم، شماره چهارم / ۲۷

خودفرااموشی، موجب تنزل انسان به مرتبه حیوانی می شود؛ دیگر قلب و گوش و چشم که بین خیر و شر، حق و باطل فرق بگذرد و به ندای عقل و دین پاسخ گوید؛ وجود ندارد.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا يَأْكُلُ

الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»^۱. کسانی که کافر شدند، از این جهان متمتع می شوند و چون چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش جهنم است.

نهایت تلاش و رنج انسانِ غافل از خود، لذات حیوانی و گرایشهای حیوانی است. دین، اخلاق، معنویت و... مسائلی هستند که در مرتبه عالی نفس مطرح می شوند؛ و خودفرااموشی، به فرااموشی سپردن

۱. سوره محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) آیه ۱۲ .

دین و اخلاق و معنویت است؛ و نتیجه فراموشی اینها، گمراهی است.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «كفى بالعقله ضلّالاً»^۱؛ برای گمراهی انسان، همان غفلت کافی است.

«كفى بالرجل غفلة أن يضيع عمره فيما لا يُنجيه»؛ در غفلت مرد همین بس که عمرش را در کاری تباه کند که نجاتش در آن نباشد.

احساسگرایی، دنیاگرایی، نفاق، دور شدن از مذهب، گرایش به تجمّلات، تزویر، حرص و به طور کلی وجود صفات رذیله و حسن خلق دنیوی و... معلول خودفراموشی است. ظرف صفات، خواه مثبت

دوره نهم، شماره چهارم / ۲۹

و یا منفی، وجود نفس است، جایگاه صفات حیوانی، مرتبه حیوانی نفس و جایگاه صفات انسانی، مرتبه انسانی نفس می باشد. رشد در هر مرتبه، صفات همان مرتبه را به ظهور فعلی خواهد رساند.

درندگی، تندخویی، حرکت در غرایز، بی تفاوتی، همّت را شکم و شهوت قرار دادن، و ... صفاتی هستند که با رشد مرتبه حیوانی رشد می کنند و سبب رشد و غلبه مرتبه حیوانی، خود فراموشی است؛ حرکت بر محور این مرتبه موجب می گردد که خود انسانی در مرحله قوّه و استعداد باقی بماند. لذا آنانی که حقیقت الهی و انسانی را وا گذاشته و در قوّه و استعداد مانده اند؛ نام انسان را بالقوّه به همراه دارند و در واقع، حیوان به فعلیت رسیده هستند. آنچه برای

حیوان، کمال است، برای روح انسانی نقص است. مثبت بودن بعد حیوانی نفس، در گرو اینست که به استخدام روح انسانی - که وجودی است در مرتبه عالی - درآید، زیرا کمال وجود دانی در اینست که در خدمت وجود عالی قرار گیرد؛ ولی خودفراموشی موجب می گردد که وجود عالی قربانی وجود دانی شود. خودفراموشی، عامل حرکت انسان از نقص به نقص است. حرکت از نیازمندی به سوی نیازمندی، حرکت از استعداد به استعداد.

آیا فردی از انسان را می توانید معرفی کنید که با برتر قرار دادن مرتبه دانی نفس، به کمال انسانی رسیده باشد؟ هرگز؛ زیرا این سنت قطعی الهی است

دوره نهم، شماره چهارم / ۳۱

که: «آنان مانند حیوانات بلکه گمراهترند؛ چون غافلند».

پس به خود آییم و از خود فراموشی به خدا پناه
بریم، و بخواهیم که ما را از خواب غفلت بیدار
گرداند.

«وَنَبِّهِنِي مِنْ رَقْدَةِ الْغَافِلِينَ وَسِنَّةِ الْمُسْرِفِينَ
وَنَفْسَةِ الْمَخْذُولِينَ» (خدایا!) مرا از خواب اهل غفلت
و از خواب آلودگی اسرافکاران و از غنودگی
مخذولان و شکست خورده ها (ی اخلاقی) بیدار و
هشیار کن.^۱

خدا فراموشی

اثر دیگر غفلت، خدا فراموشی است.

خدا - و به طور کلی دین - در مرحله انسانی و دستگاه عقلانی بشر قابل توجیه و اثبات بوده و دستگاه حسّی و خیالی به تنهایی از یافتن او عاجز است. آن گاه که انسان در مرتبه حسّ و خیال سقوط کند، از درک رابطه وجودی خود با خدا عاجز می ماند. از این که دارای وجودی وابسته به بی نیاز مطلق است، غافل می ماند. فطرت انسانی و خواسته معنوی به فراموشی سپرده می شود و... غفلت است که چنین حالتی را در انسان ایجاد می کند. در این حالت، یا انسان به خود، نظر استقلال دارد و خود محور می شود و یا به خود، نظر آلی دارد و طبیعت یا اجتماع را محور اصلی و جایگاه برآوردن نیازها قرار می دهد.

دوره نهم، شماره چهارم / ۳۳

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۱

(ای رسول ما!) آیا می نگری کسی را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و با اتمام حجّت) گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده (با حق بیگانه می شود و بیگانگی با حق، بیگانگی از خود را به دنبال دارد) پس چه کسی بعد از خدا هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر نمی شوید؟

انسان، وجودش فقر و نیازمندی است و با حرکت بر محور خود، خودش را نفی می کند و

موجب گمراهی خود می شود؛ لذا بصیرت، عقل و شنوایی حق - که از جمله قوای روح انسانی اند - در حدّ استعداد باقی می مانند و به جهت سقوط در مرتبه حیوانی و حسّ و خیال، راه ظهور فعلی آنها گرفته می شود و این مهری است که بر اثر غفلت، بر دل آنها می خورد.

«اولئكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ
وَأَبْصَارِهِمْ وَ أَوَّلْتَكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَاجِرَمَ أَنَّهُمْ فِي
الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱.

برگزیدگان حیات دنیوی و کافران هستند که خدا بر دلها و گوش و چشمهایشان مهر قهر زده است و اینان همان کسانی هستند که (از خدا و

دوره نهم، شماره چهارم / ۳۵

آخرت) غافلند. حَقًّا که آنان در عالم آخرت از زیانکاران (و محروم از رحمت خاصّ الهی) می باشند.

این انسان، با برگزیدن نفسش به عنوان اله و معبود، دیگر رابطه تشریعی و ارادی با مبدأ کمال ندارد؛ به همین لحاظ، چه کسی پس از خدا او را هدایت خواهد کرد؟ قوای به فعلیت نرسیده اش؟! یا مرتبه حیوانی و حسّ و خیالش؟! در واقع، آنانی که بر محور خویش می چرخند؛ چرخشی بر محور طبیعت دارند. خود حیوانی خود طبیعی است و نهایتِ بُعد فکریشان را قرآن، چنین بیان می فرماید:

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَىٰ وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا

يُظُنُّونَ^۱ و گفتند: «زندگی ما جز همین دنیا نیست؛ مرگ بر حیات ما در همین دنیاست و جز دهر و طبیعت ما را نمی میراند.» این سخن را نه از روی علم و برهان بلکه از روی گمان و وهم و خیال می گویند.

هوای نفس را إله قرار دادن؛ طبیعت گرایی است و طبیعت گرایی، هرچند عارضه اش دور شدن از خداست، لکن این طرز تفکر را هم به دنبال دارد که مرگ و حیات، منحصر به دنیاست و معاد و قیامتی وجود ندارد. قرآن به پرهیز مردم از این طرز فکر پرداخته و می فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ

دوره نهم، شماره چهارم / ۳۷

قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۱. (ای

رسول ما!) مردم را از روز غم و حسرت (روز مرگ و قیامت) بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است (و راهی جهت رهایی ندارند) و مردم، سخت از آن روز غافلند و اینان ایمان نمی آورند.

بنابراین، وقتی مبدأ الهی و معاد و بازگشت به او مورد انکار قرار گرفت، رسول الهی هم - که پیام آور و هدایت کننده به وسیله وحی است - مورد انکار قرار می گیرد.

به هر حال، غفلت، خواه دنیا گرایی باشد یا خود گرایی و اجتماع گرایی و... را به دنبال داشته باشد؛ نتیجه و ثمره اش یکی است و آن، گمراهی و

دور شدن از واقعیت است، زیرا در تمام این گرایشها حرکت ناقص به جانب ناقص است که نتیجه آن مساوی با ماندن در نقص بلکه تنزّل در نقصی پایین تر و بیشتر است. به عبارت دیگر، خود، طبیعت، دنیا و اجتماع، فاقد کمالند و طبق قاعده «فاقد شیء معطی شیء نیست» بخشنده کمال نخواهند بود.

معلول، که وجودش از علت و هستی بخش است، در پرتو شناخت علت می تواند خودش را بشناسد و نیز در پرتو علت قادر است خود پنهانش را ظاهر کند و با کسب صفات علت فاعلی و ظهور فعلی مرتبه عالی وجودی اش به حقیقتش آگاه گردد. و آن گاه که معلول، وابستگی اش به علت فاعلی را

دوره نهم، شماره چهارم / ۳۹

فراموش کند و با خالق و پروردگارش بیگانه شود، گمان می برد که تمام وجودش خود طبیعی است و مبدأ این خود، دنیا و طبیعت می باشد و لذا از خود حقیقی اش بیگانه شده، به تلاش در جهت کسب صفات و منافع مادی و دنیوی می پردازد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱

و مانند آنانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا خودشان را از یادشان برد. آنان فاسق و بیرون رفتگان از هدایت و دینند.

علامه بزرگوار طباطبایی در تفسیر المیزان

می نویسد:

«سبب نسیان نفس، نسیان و فراموشی خدای متعال است، زیرا که فراموش کردن خدای متعال، فراموش کردن اسماء حسنی و صفات عالی او می باشد که انسان از جهت فقر و ذلت و حاجت ذاتی ربط صفتی به خدای متعال دارد - آنچنان که ربط وجودی دارد - و انسان خودمحور خیال می کند که در حیات و علم و قدرت و آنچه برای خود کمال می بیند، مستقل است»^۱.

از این بیان استفاده می شود که خدا فراموشی سبب می شود تا انسان، نظر استقلالی به خود یا دنیا و طبیعت داشته باشد و این گونه نظر کردن به خود، از خودبیگانگی است. آنانی که به

دوره نهم، شماره چهارم / ۴۱

خودبیگانگی دچار می شوند؛ در حالت شرک یا کفر یا نفاق - که هر سه فسق و خروج از دین است - از دنیا می روند؛ جایگاه اینان جهنم است.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.
أُولَئِكَ مَاوِيَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱. آنان که به
لقای ما امیدوار نیستند (به آخرت اعتقادی ندارند یا
دارای اعتقادی سست هستند) و به زندگی دنیا دل
خوش کرده و خشنودند و بدان دل بسته اند (و
مطمئن به آن هستند) و آنان که از آیات ما غافلند،
اینان جایگاهشان جهنم است به سبب آنچه فراهم
کرده و به دست آوردند.

علامت بارز از خودبیگانگی، خشنود شدن به زندگی دنیوی و دنیا را به جای آخرت برگزیدن و آرامش و اطمینان را فقط در حیات دنیوی جستن است.

راه نجات از غفلت

برای رهایی از هر دردی باید علت آن را یافت و با نفی علت، امید شفا و سلامت داشت. انسان برای رهایی از غفلت باید علت آن را پیدا کند و با از میان برداشتن علت آن، نجات یابد.

با توجه به مطالب گذشته، علت غفلت را می توانیم در چند مورد خلاصه کنیم:

۱- سقوط در ادراک حسّی و خیالی و کنار زدن عقل از میدان شناخت.

دوره نهم، شماره چهارم / ۴۳

شاید کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در

غررالحکم اشاره به همین معنا باشد:

«أَحْذَرُوا الْعُقْلَةَ فَإِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الْحَسَنِ»^۱؛ از

غفلت حذر کنید (و بترسید) به راستی که غفلت از

فسادِ حسن است.

فساد ادراکِ حسی در اینست که مستقل و

بدون کمک عقل بنخواهد راجع به مسائل معنوی و

حیات انسانی حکم کند. در این صورت، ادراک

حسی دچار اشتباه شده و منحرف می شود.

۱. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۷۲، ص ۲۵۸۴.

۲- با سقوط در ادراک حسّی، انسان نظر استقلالی به خودِ طبیعی پیدا می‌کند. و این مورد، موجب پدید آمدن غفلت از خودِ حقیقی است.

۳- با نظر استقلالی به خودِ طبیعی و نیز به طبیعت، خودمحوری و طبیعت محوری، ظاهر می‌شود. که این مورد، سبب غفلت از مبدأ و معاد است، زیرا راه انسان به خدا، یا طبیعت است، یا نفس. انسان برای شناخت خدا یا باید سیر آفاقی داشته باشد یا سیر انفسی و با نظر استقلالی به خود و طبیعت، این دو هدف خواهند بود نه راه.

۴- غفلت از مبدأ باعث از خودبیگانگی می‌شود، زیرا آشنایی کامل معلول با خود، در پرتو شناخت علّت امکان پذیر است، زیرا معلول از هر

دوره نهم، شماره چهارم / ۴۵

حیث وابسته به علت است. پس انسان با نظر
استقلالی به خود طبیعی، شناخت خود را در گرو
شناخت طبیعت، خواهد دانست؛ با این که با شناخت
طبیعت مادی نمی توان روح انسانی را شناخت و به
نیازهای آن پاسخ داد و غفلت از مبدأ حقیقی (الله)
موجب بیگانه شدن با روح انسانی می شود. با توجه
به علل فوق، گام اول در جهت رهایی از غفلت،
تجدید نظر در ادراکات و نوع شناخت است. باید
شناخت از انحصار حسّ و خیال بیرون آید و نگرش
نسبت به هستی و انسان تغییر کند؛ دید حسّی و
خیالی به دید عقلی و در نهایت، شهودی تبدیل شود.
ادراکات حسّی و خیالی، ظواهری از پدیده ها را برای
ما کشف می کنند و ما را به شناخت سطحی و جزئی

از پدیده‌ها می‌رسانند و چنین شناختی برای توجیه هستی و انسان کافی نیست.^۱ به هر حال انسان باید رابطه ادراکی با خود را تغییر دهد. از ادراک حسّی و خیالی پافراتر گذشته، با خود رابطه عقلانی داشته باشد. در بیان بلند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) لبّ و جوهره وجودی انسان، عقل است: «أصلُ الإنسانِ لُبُّهُ»؛ اساس انسان، عقل اوست.

پس، رابطه باید عقلانی باشد تا دیده غفلت تبدیل به دید یقظه شود. ادراک حسّی و خیالی پرده غفلت را بر روی گوش و چشم و دل کشیده و اینها قادر به شناخت حق نیستند. باید با شناخت عقلی

۱. در بحث انسان و ادراکات، به توضیح بیشتر مطلب اشاره خواهیم کرد.

دوره نهم، شماره چهارم / ۴۷

پرده غفلت را پاره کرد تا دل و چشم و گوش بیدار شده و به وسیله رهبری عقل، انجام وظیفه کنند.

علی (علیه السلام) فرمود: «الْعُقُولُ أُمَّةٌ
الْأَفْكَارِ وَالْأَفْكَارُ أُمَّةٌ الْقُلُوبِ وَالْقُلُوبُ أُمَّةٌ الْحَوَاسِ
وَالْحَوَاسُ أُمَّةٌ الْأَعْضَاءِ»؛ عقلها راهنمایان افکار، و
افکار راهنمایان قلبها، و قلبها رهبری کننده حواس، و
حواس راهبر اعضا و جوارح هستند.

حواس وقتی قادر به رهبری صحیح اعضا و
جوارحند که به وسیله عقل، رهبری شوند. حالت
یقظه که در پرتو ظهور ادراک عقلی متصور است،
موجب می گردد که انسان به ظواهر شرع و دین
(واجبات، مستحبات، ترک محرمات و شبهات بلکه

مکروهات) تقید داشته باشد، زیرا در مرحله عقل، دین توجیه می شود و انسان به آن روی می آورد.

«مَنْ عَقَلَ تَيَقُّظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ»^۱. عاقل از غفلت

خود بیدار گردد.

با وجود حالت یقظه، نظر استقلالی به خودِ طبیعی و طبیعت، غفلت نسبت به مبدأ و معاد و از خودبیگانگی رو به ضعف رفته و به تدریج در پرتو عمل به دستورات دین و عقل محو می گردد.

علی (علیه السلام) فرمود: «ضَادُّوا الْغَفْلَةَ

بِالْيَقْظَةِ»^۲؛ به وسیله بیداری، با غفلت بستیزند.

۱. شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۹۷، ص ۸۹۱۸.

۲. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۲۳۲، ش ۵۹۲۵.

دوره نهم، شماره چهارم / ۴۹

یقظه همان درک عقلانی است که قادر به شناخت مبدأ، خودِ انسانی، فقر وجودی و وابستگی تکوینی و تشریحی انسان به خداست. در مرحله یقظه، حرکت انسان به سوی خدا شروع می شود. این حرکت از نقص به کمال است؛ حرکت وجود دانی به سوی وجود اعلی، حرکتی است که با نظام هستی مطابقت دارد.

در نفس انسان نیز، مرتبه نازل و وجود به خدمت مرتبه عالی وجود (روح انسانی) درمی آید و چنین تابعیتی مطابق اصل و از سنتهای الهی است. در این حرکت، انسان به عنوان مخلوق صفات خالق را کسب می کند و خودِ اصلیش را به ظهور فعلی می رساند.

انسان در مرحله یقظه که بر غفلت غالب می شود، به مصالح و مفسد مرتبه انسانی توجه می کند. یعنی آنچه را که دارای مصلحت انسانی است، انجام داده، بدان روی می آورد؛ هرچند به ضرر بُعد و مرتبه حیوانی باشد. و آنچه که دارای مفسده انسانی است ترک می کند و از آن روی می گرداند؛ هر چند لذات حیوانی را در بر داشته باشد.

امام زین العابدین (علیه السلام) در دعاهای مختلف از خدای متعال، حالت یقظه را طلب می کند تا به وسیله آن از غفلت نجات پیدا کند. در دعای هفدهم صحیفه سجادیه از وسوسه های شیطان به

دوره نهم، شماره چهارم / ۵۱

خدا پناه می برد و در آن جا از غفلتی که موجب رکون بر او شود طلب یقظه می کند:

«وَأَيُّقُظْنَا عَنْ سِنَةِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ» ؛ ما را

از خواب غفلت بیدار فرما؛ آن غفلتی که سبب رکون و میل به شیطان می شود.

«... وَ نَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ

وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ...»^۱ ؛ ... هنگام

غفلت، مرا به یاد خود هوشیار گردان و تا اجل فرانسیده است به طاعت خویش وادار... .

«وَاجْعَلْ قَلْبِي وَائْتِقًا بِمَا عِنْدَكَ... وَأَشْرِبْ قَلْبِي

عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتِكَ» ؛ دل مرا به آنچه نزد

توست مطمئن گردان... و هنگام پریشانی عقول - که از تو غافلند - دل مرا با یاد طاعت خود بیامیز.

در این دعا از غفلت، تعبیر به «ذهول العقول» شده است و این مطلب می تواند اشاره به این نکته باشد که غفلت در اثر رکود و پریشانی عقول پیدا می شود و آن گاه که درک عقلانی یا آگاهی عقلی پیدا شود، انسان از غفلت بیرون آمده و نفسش بیدار خواهد شد. هرچه عقل رشد بیشتر یابد و کاملتر شود؛ انسان کمتر آماج غفلتها قرار می گیرد و کمال عقل از زبان مبارک رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) سه چیز است:

۱- شناخت نیکو نسبت به خدای متعال .

۲- طاعت نیکو برای خدا .

دوره نهم، شماره چهارم / ۵۳

۳- صبر نیکو بر امر خدا^۱.

آنچه در رابطه انسان با خود مهم می باشد، اینست که انسان رابطه ادراکی، عقلانی با خود داشته باشد تا دچار خودفراموشی، خدافراموشی، معاد فراموشی و از خودبیگانگی نشود و در پرتو درک عقلانی از دین کمک بگیرد و با انجام تکالیف دینی رابطه ای صحیح با فطرتها، میلها، غرایز در مراتب مختلف نفس داشته باشد. به هر حال، از وابستگی به خود، طبیعت، دنیا و اجتماع بیرون آمده و وابستگی تشریحی به خدای متعال پیدا کند، تا حرکتی هماهنگ با حرکت تکوینی وجودی خویش داشته باشد. و پس از دومین گام - که توجه به خود انسانی است - وارد

۱. تحف العقول، ص ۵۳، حدیث ۱۴۵.

گامهای خداشناسی، راه شناسی، معادشناسی بشود
و با عبادت خدا، در پرتو اطاعت از رسول (صلی الله
علیه وآله وسلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و اعتقاد
محکم به آخرت، به کمال وجودی برسد و صفات
انسانی پیدا کند.

پایان